

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

یکی از سوالاتی که بسیاری از مخدرات و همین طور سایر اقشار، راجع به حرکت بهتر و سرعت بیشتر و پیمودن راه و نزدیکتر و با اطمینان و بدون دغدغه تر و بدون تشویش و اضطراب دارند این است که چه کنیم که عمل ما بهتر و سیر ما سریعتر و تقرب ما نسبت به پروردگار بیشتر و از الطاف و عنایات الهی بهره بیشتری ببریم؟ تقریباً این سوال در بسیاری از نامه‌هایی که نوشته شده و در این جلسه فرستاده شده، این مسئله به چشم می‌خورد به نظرم آمد در راه که می‌آدمم راجع به این مسئله یک قدری توضیح بدهم تا این که‌ان شاء الله سوالاتی که مخدرات کردند تا آن حد امکان آن هم به پاسخش پردازم

فراموش کرده بودم که سوالی هم وجود دارد دفعتا می‌خواستم حرکت کنم گفتم این کشویی که بعضی از نامه‌ها و نامه‌های خاص را در آن قرار می‌دهم آن را نگاه کنم بینم سوالی هست دیدم بله ماشاء الله خیلی سوال فراوان و الحمد لله اشتیاق زیاد و به دنبال مطلب و کسب معلومات و بحمد الله .... همین طور در راه که می‌آدمم البته چند تایش را سه یا چهارتای آن را نگاه کردم دیدم که واقعا سوالهای بسیار جالب و پرمعنایی است. خداوند توفیق بدهد که ما بتوانیم هر چه بیشتر از محتوای این مطالب بهره‌مند شویم و طبق آن چه که بزرگان فرمودند و طبق دستورالعمل آنها، بتوانیم راه خودمان را منطبق با آنها قرار بدهیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام عبارتی دارد خیلی عجیب و خیلی راهگشا و سزاوار است انسان اگر می‌تواند هر روز این عبارت را نگاه کند و او را بر خودش منطبق کند و به طور کلی حرکات و اعمال خودش را بر این مسئله تطبیق کند. چند روز پیش در سفری که به اهواز داشتم یک شب، دوستان، مخدرات خانمهای اهوازی، جلسه‌ای داشتیم با آنها، در میان سوالاتیکه آنها مطرح می‌کردند همین مطلبی را که شما هم با تعبیرهای مختلفی برای بنده فرستادید به چشم می‌خورد. من در بین صحبتها یک مطلب را به آنها عرض کردم و همان مطلب را هم در این جا عرض می‌کنم

مطلب این است هیچ کس به اندازه خود ما برای ما دلسوزتر نیست یعنی همه افرادی که الان در این جا نشستند هیچ کدام از شما برای خودتان کسی را دلسوزتر از خودتان پیدا نمی‌کند، نه من و نه

غیر من، البته خب صرف نظر از صاحب مقام ولایت که او واقعا از همه افراد نسبت به انسان دلسوزتر و نزدیک تر است، حتی پدر یا مادر یا همسر، شوهر یا زن یا فرزند، هیچ کدام از اینها نسبت به خود انسان از انسان دلسوزتر نیستند. آیه شریفه هم نسبت به این معنا دلالت دارد.

می فرماید که در روز قیامت هر کدام نامه عملش خودشان را می گیرند و می روند کسی به کسی دیگر نگاه نمی کند **يَوْمَ يَوِّزُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ عِبَسَ، ۳۴ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ عِبَسَ، ۳۵ وَ صَاحِبَتِيهِ وَ بَنِيهِ عِبَسَ، ۳۶ لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ عِبَسَ، ۳۷** در روز قیامت هر کسی به دنبال نامه عمل خودش هست یعنی در روز قیامت نه پدر می تواند از پسر گلايه کند که تو مرا منحرف کردی نه پسر از پدر نه زن از شوهر و نه شوهر از زن. خدای متعال برای هر کسی حدودی قرار داده، نسبت به آن حدود انسان باید خود را مکلف ببیند و از آن حدود تعدی نکند زن نسبت به شوهر یک وظایفی دارد باید انجام بدهد اگر انجام ندهد فردا باید پاسخگو باشد شکی هم در این مسئله نیست. شوهر نسبت به زن یک وظایفی دارد باید این وظایف را انجام بدهد اگر ندهد فردا خدا از او حساب پس می کشد هیچ شکی در این مسئله نیست.

اما در روز قیامت شوهر نمی تواند به زن بگوید تو مرا گمراه کردی تو به جای من بیا حساب پس بده، چرا نمی تواند؟ چون خدا می گوید او که تو را مقید نکرده بود او که تو را نبسته بود او که تو را مجبور نکرده بود می خواستی انجام بدهی می خواستی به فکر این روزت باشی می خواستی متوجه این باشی که دو روز دنیا می گذرد اما تو برای جاودان باید مسئولیت پذیری این دو روز می گذرد سه سال می گذرد بیست سال می گذرد بالاخره از این دنیا می روند. زن نسبت به شوهر نمی تواند بگوید تو مرا گمراه کردی چرا؟ چون خدای متعال یک وظایفی قرار داده زن باید طبق آن وظایف عمل کند و اگر شوهر آمد و او را امر به گناه کرد زن نباید اطاعت کند نباید اطاعت کند حالا اگر بگوید من به واسطه این عدم اطاعت برای خودم موجبات ناراحتی فراهم می کردم من به واسطه گناه موجبات ناراحتی برای خودم فراهم می کردم شوهر به زن بگوید باید بی حجاب باشی، در فلان مجلس بی حجاب باشی، در فلان جشن باید بی حجاب باشی در فلان مجلس باید همراه با دیگران و همسان با دیگران باشی زن نباید اطاعت کند و اگر بگوید از تو جدا می شویم بگوید باید جدا شوی چرا؟ به جهت این که زندگی این دنیا زندگی موقت است زندگی موقت است و این جا جای تقیه نیست تقیه موارد خاصی دارد که بیان شده است البته اگر خداوند توفیق بدهد یک قدری راجع به مسئله صله رحم و حدود و قیود آن شاید از صد نامه ای که می آید حدود هشتاد نامه در آن مسائل صله رحم و حدود و قیود آن





نسبت به خانواده‌هایی که چندان التزامی ندارند در آن جا مطرح می‌شود راجع به این مسئله یک قدری عرض می‌کنیم.

این مسئله مسئله اساسی و حیاتی است یعنی اگر ما به این مسئله برسیم عمده راه را طی کردیم که هیچ کس از ما به خود ما دلسوزتر نیست این مسئله در آن شکی نیست. بر این اساس ما این مطلب را پی ریزی می‌کنیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: "ما اسرّ الی رسول الله شیئا کتموه عن الناس الا ان یشاء الله تعالی الا ان یحیی الله تعالی عبدا فهما فی کتابه"<sup>۱</sup> هیچ گاه رسول خدا مطلبی را درگوشی به من نگفت که به کسی دیگر نگوید. هر مطلبی که رسول خدا آن مطلب را به من گفت او را به دیگران هم گفته و به هر قسم که رسول خدا با من صحبت کرده با همان قسم هم با دیگران صحبت کرده و چیزی را از مردم پنهان نکرد، آهسته به من بگوید و دیگران را محروم کند از این مسئله.

خب مسلم است که رسول خدا اسراری را به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود و همین طور آن حضرت مطالبی را به بسیاری از افراد می‌فرمودند که به دیگران نمی‌گفتند سلمان یکی از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین و اهل بیت بود که محرم سرّ اهل بیت محسوب می‌شد یا از اصحاب سایر ائمه علیهم السلام بودند افرادی که اینها جزو افراد بسیار خاص بودند؛ جابر بن یزید جعفی، جابر بن عبدالله انصاری، ابو خالد کابلی، میثم تمار، حبیب بن مظاهر اسدی، معروف کرخی، بایزید بسطامی، محمد بن مسلم، اصحاب ائمه علیهم السلام در هر زمانی عده‌ای خاص جزو اصحاب سرّ بودند پس چطور این مسئله وفق می‌دهد؟

جواب مسئله این است که راه برای تقرب برای همه افراد باز است و خدای متعال نعمت تقرب را از کسی سلب نکرده است هیچ کس نمی‌تواند بگوید که من محروم هستم هیچ کس نمی‌تواند بگوید که ما از لطف الهی به دور هستیم هیچ کس نمی‌تواند بگوید که این مطالب مربوط به ما نیست هیچ کس نمی‌تواند بگوید که این راه افراد خاصی دارد، نه! مسئله این طور نیست. هر کسی به نام انسان که در این دنیا پرونده او باز شود و به این دنیا بیاید خدای متعال او را قابل برای رسیدن به حرم خودش قرار داده

---

۱. مسند الإمام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۳ (با مقداری اختلاف).

شرح نهج البلاغة (لابن میثم البحرانی)، ج ۱، ص ۲۱۱: ما أسرّ الی رسول الله صلی الله علیه و آله شیئا کتمه عن الناس إلا أن یؤتی الله عبداً فهماً فی کتابه ....







و بعد به این دنیا فرستاده حتی شمر و یزید اینها هم همین طور. هر کسی به نام انسان که دارای این شعور و احساس و این تفکر و این قوا، قوای عاقله و قوا و صفات و غرایزی که قرار داده، اول خدا او را قابل قرار داده برای وفود در حرم خود بعد به این دنیا فرستاده هر کسی می خواهد باشد مگر این که انسان نباشد بنابراین همه افراد نسبت به این مسئله یکسان هستند، همه.

باب هدایت برای همه باز است ولی مهم این است که انسان مراتب کمال را کم کم طی می کند این طور نیست تا از خواب بلند شود یک مرتبه ببیند پرده ها کنار رفته کار دارد زحمت دارد مجاهده با نفس، زحمت دارد برخلاف نفس حرکت کردن زحمت دارد در بسیاری از این نامه هایی که فرستاده می شود سوال می شود چه کنیم بر عصبانیت خود غلبه کنیم؟ چه کنیم نسبت به نماز دلسرد نباشیم؟ چه کنیم با بچه ها و شوهر و امثال ذلک پر خاش نکنیم؟ چه کنیم نسبت به تکالیف خودمان اشتیاق بیشتر داشته باشیم؟ این چه کنیم ها همه آن یک جواب دارد جوابش در خود شما است و در خود ما است جوابش این است که ما نمی خواهیم بکنیم، نمی خواهیم و آلا چه کنیم ندارد جوابش خیلی روشن و واضح است.

شما که الان در این جا نشستید و به عرایض من توجه می کنید و دارید گوش می کنید هیچ وقت عصبانی می شوید؟ نه! چرا؟ به جهت این که زمینه برای عصبانیت در این جا فراهم نیست من در این جا دارم صحبت می کنم یک صحبت های عادی در یک سطح بخصوص، بله ممکن است من صحبت را تغییر بدهم به شکل دیگر و به نحو دیگر که با بعضی از خواستهای شما منطبق نباشد کم کم تغییر چهره می دهید کم کم به صحبت های من عکس العمل نشان می دهید تا این که کم کم بلند می شوید اعتراض هم می کنید که آقا این حرفها چیست که شما داری می زنی؟ ولی هنوز کار به آن جا نرسیده، ما داریم در همین مرتبه پایین صحبت می کنیم زمینه برای عصبانیت خب در این جا فراهم نیست.

حال اگر یک قدری قبلا آمادگی نسبت به این مسئله داده شده باشد یعنی شما فرض کنید من به شما گفتم من یک ساعت صحبت می کنم آن پنج دقیقه آخر، یک مطلبی را می خواهم بگویم که در عرض این مدت تا به حال به شما نگفته باشم، فرض می کنیم، اگر می خواهید آن پنج دقیقه را بشنوید باید پنجاه و پنج دقیقه آرامش خودتان را حفظ کنید شما چه می شوید؟ آماده می شوید آن وقت هر حرفی که بزنم به امید آن پنج دقیقه صحبت، حرف نمی زنید مطلب را به هر کیفیت که بخواهم مطرح کنم شما می گوید صبر کنم بینم آن پنج دقیقه چیست؟ آخر قضیه چیست؟ آخر مسئله چیست؟ بینم این آقا که وعده داده که پنج دقیقه آخر یک حرف خاص می زند چه می خواهد بگوید؟ نفس آماده



می شود ریلکس می شود، برای چه؟ برای این که بتواند خود را از آن پنج دقیقه محروم نکند به آن مطلب بخواهد برسد همین مسئله در مورد این قضیه وجود دارد. وقتی که انسان برخورد می کند با قضایا و با حوادثی که در پیرامون او می گذرد باید متوجه باشد که چه مطلبی را دارد از دست می دهد چه چیزی را دارد الان از دست می دهد چه سرمایه ای را دارد از دست می دهد و دیگر بر نمی گردد و خدای نکرده اقدامی می کند که دیگر راه بازگشت ندارد. اینها را باید انسان تشخیص بدهد و نفس را آرام کند و مطمئن کند این اسمش می شود مراقبه.

رسیدن به مراتب کمال این مرحله مرحله است این مرتبه مرتبه است اول رسول خدا می آید یک مطلبی را می گوید اگر پذیرفته شد می رود مطلب دوم را می گوید اگر پذیرفته شد مطلب سوم را می گوید اما اگر نه! از همان اول نپذیرفتید خوب نوبت به مطلب دوم نمی رسد. رفت مکتب استاد مکتبی به او گفت بگو الف گفت نمی گویم، گفت چرا؟ گفت اگر بگویم فردا می گویی ب، پس فردا می گویی پ، پس از همین اول الف را نمی گویم خیالم را راحت می کنم. این جور که نمی شود. اگر شخصی می خواهد عالم و دانشمند بشود باید الف را بگوید و خود را برای آماده کند که این الف می رساند مسئله را به آن جا. یک شعر ظاهرا مربوط به وحدت است، وحدت کرمانشاهی، یا بوسه نزن بر لب مینای محبت یا در خم توحید فکن نیک و بدی را اگر شخصی می خواهد وارد حریم الهی بشود باید بداند که عاقبت کار چیست؟ باید بداند که این راه با میل نفسانی و با هواهای نفسانی جور در نمی آید باید بداند که کیمیا بیخود به کسی نمی دهند این مطلب را باید بداند وقتی دانست آن وقت نفس خودش را مطابق با این علم، نفس خودش را توطین می کند مستقر می کند آرامش می دهد، به او تذکر می دهد دائما او را متوجه می کند که از او غفلت نکند اما بقیه افراد نه! این طور نیستند

وقتی که یک مطلبی به آنها مطرح می شود از کنار او می گذرند نسبت به او توجه نمی کنند وقتی که توجه نکردند طبعاً مطلب دوم به آنها گفته نخواهد شد مطلب سوم دیگر به آنها گفته نخواهد شد و آنها در همین مرتبه می مانند پس بنابراین شرط اول برای بیان مطالب، آمادگی نفس است و این مسئله یکی از مسائل بسیار مهمی است که در روانشناسی تا می گویند شخص اعتماد به آن پزشک روانکاویش نداشته باشد آن روانکاو نمی تواند در انسان تأثیر بگذارد شرط اول اعتماد است و این کار او این است که این مدت با او صحبت می کند حرف می زند با او کلنجار می رود و می رود تا این که او را آماده کند برای قبول، وقتی که آماده شد دیگر هر حرفی بزند می پذیرد هر مطلبی را بگویند دیگر قبول می کند پس شرط عمل، دانستن است و شرط دانستن، آمادگی قلب است و شرط آمادگی قلب

این است که انسان ذهن

خود را پاک کند پیش فرضها را از ذهن خود بیرون کند وقتی که می خواهد با یک مطلب و با یک حقیقتی برخورد کند بگذارد آن حقیقت آن طوری که می آید وارد قلب او بشود نه با یک پیش فرض قبلی با افراد برخورد کند

وقتی انسان خدمت رسول خدا می رسد نباید با پیش فرض برود پیش رسول خدا که رسول خدا حتما این طوری جواب خواهد داد، حتما مطلب را این طوری که من می دانم خواهد گفت، حتما حق را به من خواهد داد این می شود پیش فرض، فایده ندارد چرا دیگر پیش رسول خدا می روی؟ در خانه بنشین. کسی که می خواهد پیش رسول خدا برود باید ذهن خود را از هر پیش داوری قبلا پاک کند این شرط اساسی برای راه است.

مرحوم آقا رضوان الله علیه در بسیاری از مجالسشان دوستان را به این نکته توجه می دادند که در قبال حق از هر دهان و زبانی که می خواهد برآید از هر کسی می خواهد مسئله مطرح بشود اول باید پیش داوری را کنار گذاشت اول باید کنار گذاشت و انسان خالص برود خالص برود در آن جا. یکی از رفقا و دوستان که خودش هم در این مسائل روانی و اینها بسیار چیره دست و از استادان بسیار مهم و اینها هست برای من تعریف می کرد می گفت ما یک اختلافی با خانواده و اینها پیدا کردیم البته من با او شوخی کردم و گفتم مگر شما هم اختلاف پیدا می کنید؟ می گفت اختلاف پیدا کردیم دیدیم نه این مسئله به جایی نمی رسد گفتیم برویم پیش پدر شما که از اقوام ایشان هم به حساب می آید با آن حالت ناراحتی بلند شدیم برویم که این بگوید و آن مطرح کند فقط چوبی مانده بود که هر کدام دستمان بگیریم و فقط جلوی ایشان شروع کنیم مسائل را مطرح کردن با این کیفیت، می گفت وقتی که وارد آن جا شدیم ایشان آمدند یک نگاه کردند به ما، گفتند امروز جلسه نیست بروید فردا بیایید، هیچی! ما هم دست از پا درازتر برگشتیم منزل و قضیه حل شد مشکل حل شد فردا رفتیم پیش ایشان، نشستیم، ایشان آمدند گفتند هان! الان مجلس باید باشد دیروز من آمدم یک نگاه به شما کردم دیدم گفتن من فایده ندارد یعنی مرحوم آقا با آن مقام ولایت نتوانست کاری انجام بدهد چرا؟ چون هر دوی طرفین با پیش فرض آمدند. این آمده آن جا می گوید حق با من است یا الله فلان، باید حق را به من بدهی. خانمش هم می گوید حق با من است این این کارها را کرده باید [حق را] به من بدهی! بروید، آرامش پیدا کنید سکونت پیدا کنید خودتان را آماده برای قبول حق، هر چه من گفتم بپذیرید آن وقت بیاید آن وقت با چندکلمه مطلب حل می شود لذا نیاز به صحبت نیست.



بسیاری از افراد می‌گویند چرا فلان مطلب است؟ چرا فلان جلسه را شما دارید برای ما نمی‌گذارید؟ چرا به بعضی‌ها فلان مطلب را می‌گویید که دیگران نمی‌شنوند؟ آیا افراد خاصی هستند؟ آیا مطالبی...؟ تمام این مطالب همه تخیلات است همه اعتبارات است، اولاً مطلب به گوش همه می‌رسد حالا چه در این جلسه گفته بشود نواری نوشته‌ای چیزی صحبتی باشد همه می‌فهمند آن کسی که بخواهد عمل کند عمل می‌کند ولو اصلاً نشنود خود نوار را خود کتابت را بیاید مشاهده کند مگر باید خود انسان را دید؟ التفات می‌کنید؟

پیغمبر رسول خدا فرمودند در میان اصحاب آه آه شوقا الی اخوانی! کجا هستند آن برادران من؟ گفتند ألسنا من اخوانک؟ گفتند ما برادران تو نیستیم؟ حضرت فرمودند بله، ولكن اخوان من آن کسانی هستند که یأتون فی آخر الزمان و یؤمنون بالکتاب و یؤمنون بالغیب افرادی هستند که در آخر الزمان می‌آیند من را ندیدند معجزات من را ندیدند من را در میان خودشان حس نکردند با من رفت و آمد نداشتند فقط قرآن، کتاب را، و روایت را می‌بینند و به آن عمل می‌کنند آنها برادران من هستند آنها پرهستند آنها سرمایه دار هستند آنها پرمایه هستند آنها پرمغز هستند خب نتیجه چه شد؟ رسول خدا از دنیا رفت چند نفر آمدند دور امیرالمؤمنین؟ سه نفر یا چهار نفر، همین‌ها، همین‌ها که می‌گفتند مگر ما برادران شما نیستیم؟ همین‌ها! حضرت به آنها نگفت آبروی آنها را نبرد که فردا خواهیم دید شما هستید یا نه؟ باید صبر کنید. اینهایی که می‌آیند [برادران من هستند].

پس شرط اول برای قبول این است که انسان قلب خود را از این طرف و آن طرف پاک کند هر چه ما می‌توانیم باید روی این مسئله کار کنیم خیال نکنیم که حالا فرض کنید که یک فرضی در ذهن ما هست حالا پیش فلان کس می‌رویم مطلب را به ما می‌گوید حق را به ما می‌دهد یا در فلان قضیه. تمام این‌ها گول زدن است تمام اینها از مسیر کنار افتادن است اگر ما بتوانیم نفس خود را آماده برای قبول حق کنیم خدای متعال بر قلب ما آن چه را که خیر است الهام می‌کند و لو این که یک کلمه هم نشنویم. این کار را که می‌توانیم بکنیم می‌توانیم این کار را انجام بدهیم یا نه؟ دل خود را برای شنیدن حق آماده کنیم چه حالا بشنویم یا نشنویم اگر این کار را انجام دادیم از هر راهی که هست خدا مطلب را به ما می‌رساند اگر شده با خواب می‌رساند اگر شده با کشف و شهود می‌رساند اگر شده از کلام یک قاری قرآن می‌رساند اگر شده از راه دیدن بعضی از مسائل می‌رساند اگر شده از دهان یک طفل و زبان یک طفل می‌رساند اگر شده از صدای یک مرغ و یک پرنده می‌رساند عجیب اسراری در این عالم است عجیب اسراری در این عالم است که اصلاً نمی‌شود گفت که گاهی از اوقات از صدای سخن یک







گنجشک و یک کبوتر یک معمای لاینحل عرفانی برای انسان روشن می‌شود عجیب است مسئله! چرا؟ چون نفس در آن موقع در یک حالی قرار دارد در یک موقعیتی قرار دارد که خدای متعال از دریچه این حیوان آن مطلب را به صورت صدا وارد قلب انسان می‌کند و نکته را حل می‌کند. خیلی عجیب! گاهی بعضی از مسائلی اتفاق می‌افتد که انسان اصلاً هیچ ارتباطی بین اینها نمی‌بیند مرحوم آقا نقل می‌کردند یکی از علمای بسیار مهم نجف، یکی از علما، بعد از این همه درس خواندن و این حرفها در یکی از مسائل توحید گیر کرده بود و شک برای او پیدا شده بود می‌ترسید بیاید به این و آن بگوید بگویند کافر شدی؟ مشرک شدی؟ بعد از این همه درس خواندن به چه روزی افتادی؟ می‌ترسید. همین طور مردد بود تا این که او را با یکی از دوستان بسیار نزدیکش مطرح کرد ولی نگفت که من در چه وضعیتی هستم. آن شخص گفت من گمان می‌کنم مشکل شما به دست آخوند ملا حسین قلی همدانی حلمی شود آمد پیش مرحوم آخوند ملا حسین قلی، آن موقع مرحوم آخوند در نجف بودند در دوران شیخ انصاری. آمد این مسئله را مطرح کرد که یک همچنین مشکل توحیدی برای من پیدا شده و از بین هم نمی‌رود من را بیچاره کرده است ایشان فرمودند تا چهل روز با من باش، با من باش. آن دیگر در منزل آخوند بود شبها می‌رفت در منزل خودش، صبح می‌آمد در منزل آخوند بود مجلس داشتند صحبت می‌کردند حرم می‌رفتند جایی می‌رفتند این دیگر با ایشان بود مثل فردی که ملازم است تا این که یک روز به اتفاق هم می‌آیند در مسجد کوفه و این شخص در دستش یک کتابی بوده کتاب فقهی بوده وقتی که در مسجد کوفه دو رکعت نماز می‌خواند و کنار همدیگر می‌نشینند مرحوم آخوند رو می‌کنند به او، می‌گویند این کتاب را باز کن و قدری بخوان کتاب را باز می‌کند یک روایت از امام صادق علیه السلام که اصلاً ارتباطی به مسائل توحیدی نداشت تا روایت را می‌خواند شک برطرف شد می‌خندد، عجب! پس این چه بود که من شک کرده بودم؟ مطلب به این آسانی مسئله به این روشنی شک ندارد من اصلاً شک ندارم در این قضیه، چرا؟ این چهل روزی که پیش آخوند بوده شروع کرده بود به عوض شدن، خودش نمی‌فهمد ولی این نفس دارد همین طور عوض می‌شود عوض می‌شود فقط منتظر یک جرعه است می‌خورد و کار تمام است

این کار را که ما می‌توانیم انجام بدهیم اگر شما می‌گویید که مطلب نمی‌رسد که می‌رسد اگر می‌گویید که که نحوه بیان مطالب و مسائل!... ما می‌توانیم این مسئله را، آمادگی بدون پیش فرض را، در نفس خود و در ذهن خود این مبنا را قرار بدهیم.

در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه همین مسئله موجود بود، همین قضیه. در آن زمان مسائل مختلفی وجود داشت مسائل اجتماعی سیاسی، ارتباطات و قوانین مختلفی بود و هر کس یک نوع نسبت به اینها خب طبعاً مسائلی طرح می کرد خب ما هم می دیدیم این مطالبی که دارد مطرح می شود با آن چه را که مرحوم آقا بیان می کنند خیلی تفاوت دارد و این مبنای ایشان نیست کاملاً این مسئله محسوس بود اما خب هر کسی به خاطر موقعیت خودش و به خاطر جریاناتی که در حول و حوش او می گذرد به خاطر ارتباطاتش به خاطر کارش به خاطر شغلش به خاطر دوستانش به خاطر روابط اجتماعی نسبت به این قضایا یک نوع قضاوت خاصی را داشت و قضاوت با مبانی مرحوم آقا مخالف بود، این مسئله روشن بود. ما هم که جرأت نداشتیم گاهی در لفافه در کنایه بعضی از مسائل را مطرح می کردیم که چندان به مذاق قوم خوش نمی آمد اما در عین حال آن مطلب را صریح بیان نمی کردیم. حالا اتفاقی افتاد در بسیاری از مواضع که مرحوم آقا در جلسات عصر جمعه صحبت می کردند یک ساعت صحبت می کردند، به جای دعا صحبت می کردند و کاملاً مشخص بود که این ابتدا و انتها و سیر بحث در این مسئله به کجا می رسد کاملاً مشخص بود و چه دارند می گویند و چه منظوری داشتند.

وقتی مجلس تمام می شد آن فردی که فرض کنید نظر مخالفی داشت می گفت دیدید آقا حرف ما را زد! التفات می کنید! دیدید آقا فلان مطلب ما را گفت! چرا این حرف را می زند؟ حالا ایشان دارد خلاف [این مطلب] را بیان می کند، چون با پیش فرض آمده در این مجلس، ذهن خودش را خالی نکرده که آمده، لذا یک ساعت ولی خدایی که هیچ شکی در او نیست صحبت می کند و به اندازه پیشیزی برای این، این صحبت ارزش ندارد یک ساعت وقتش تلف شده، هیچ ارزش ندارد، نفهمید دیگر، مسئله را نفهمید. رسول خدا هم باشد همین طور، امیرالمؤمنین هم باشد همین طور حتی اگر خود خدا بیاید! مگر این قرآن نیست

مرحوم آقا می فرمودند وقتی دارید قرآن می خوانید این طور قرآن بخوانید اولاً قرآن را نباید انسان تند بخواند راوی می آید خدمت امام صادق علیه السلام و می گوید من در هر شبی یک [بار] قرآن را دوره می کنم حضرت فرمودند نه! من خوشم نمی آید، خوشم نمی آید کمتر از یک ماه تو یک [دوره] قرآن بخوانی، برای چه دوره می کنی؟ مگر قرآن روزنامه است که همین طور انسان هری بخواند و برود؟ نه! باید روی آیات آن توجه کند. لذا ایشان می فرمودند روزی پنجاه آیه بخوانید، یک حزب بخوانید نه بیشتر، که نسبت به این معانی توجه داشته باشید. ایشان می فرمودند بهترین طریق قرآن

خواندن آن است که انسان قاری را غیر و خود را مستمع بداند. از امشب وقتی که دوستان می خواهند قرآن بخوانند با این

تصور بخوانند که گویا، چطور من الان دارم برای شما صحبت می‌کنم و شما مستمع هستید و من گوینده هستم این طور قرآن بخوانید که خدا دارد این قرآن را برای شما می‌خواند و شما دارید گوش می‌دهید، شما دارید توجه می‌کنید. صدایی که از دهان ما بیرون می‌آید این صدا را صدای قاری غیر بدانید، آن وقت خواهید دید که اثر دیگری دارد. حالا خدا خودش آمده در این کتابش دارد برای ما بیان می‌کند چقدر ما به این قرآن عمل می‌کنیم؟ چرا؟ چون ما با پیش فرض می‌رویم به سمت قرآن. اگر با پیش فرض نرویم قرآن می‌آید برای ما روشن می‌کند شما بیاید استخاره کنید فلان کار را انجام بدهید، یک وقتی استخاره می‌کنید فلان کار را انجام بدهید خوب درمی‌آید یک وقتی استخاره می‌کنید همان کار را انجام می‌دهید بد درمی‌آید چرا؟ چون در اولی با پیش فرض آمدید، قرآن هم بر طبق نیت شما می‌گوید، می‌گوید می‌خواهی انجام بدهی برو انجام بده. دفعه دوم، خواست خود را کنار گذاشتید بدون خواست آمدید می‌خواهید انجام بدهید استخاره بد می‌آید این کار را انجام نده، خیلی مسئله فرق می‌کند. تمام مسائل سعادت و شقاوت همه آنها بستگی به این دارد که انسان در مقابله با حق با پیش فرض هست یا بدون پیش فرض است؟ با خاطره به یک مطلب توجه می‌کند یا بدون خاطره؟ قلب خود را پاک می‌کند یا با یک تمرکز و با یک اندوخته و قضاوت، می‌خواهد به مسائل نگاه کند؟ لذا این جا افراد تفاوت پیدا می‌کنند

یکی مانند امیرالمؤمنین می‌آید، رسول خدا یک یک به او می‌گویند عمل می‌کند دومی سومی چهارمی تا می‌رسد به اصحاب سرّ، یکی هم نه! در همان پله اول یا دوم یا سوم در آن جا توقف می‌کند و دیگر نوبت به آن مسائل سرّ و خفی نوبت نمی‌رسد این معنای کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است. پس بنابراین ما باید از خدا بخواهیم که خدای متعال ما را توفیق بدهد در وهله اول ذهن خود را نسبت به پذیرش و پذیرای حق چه کنیم؟ پاک کنیم و این مطلب را من می‌دیدم.

کاملاً این مطلب برای من مشخص بود که وقتی مرحوم آقا رضوان الله علیه می‌رفتند در کنار آقای حداد می‌نشستند انگار جوری به ایشان نگاه می‌کردند که هیچ چیزی در ذهنشان وجود ندارد هیچ مسئله‌ای وجود ندارد و اصلاً انگار در این نفس چیزی نیست و منتظر است که او در این نفس بریزد ولی افراد دیگر را هم در همان موقع می‌دیدم این از او شکایت می‌کرد این شکایت می‌کرد او از این جواب او را میداد آن جواب این را می‌داد، در جلوی ایشان! نتیجه چه شد؟ همان حد ماندند همان حد ماندند و رشدی نکردند و کی برد؟ کی برد؟ آن کسی که از اول دلش را صاف کرد، هان! دلش را صاف کرد با توقع نیامد و این مسئله مسئله مهمی است هم از نقطه نظر تئوری و دلیل و بیان و هم از نقطه نظر



شاهد و مصداق برای انسان من این مطلب را عرض کردم چون این قضیه در نامه‌هایی که آمد [ه] زیاد به چشم می‌خورد لذا خواستم این مطلب را یک قدری باز کنم تا این که به صورت عام این مطلب مطرح شود

حالا تا جایی که وفق بدهد این وقت ما، من از سوالهایی که مخدرات کردند، به وسع خود مطالبی را مطرح می‌کنم البته بعضی از سوالات سوالات خصوصی است که از آنها می‌گذرم سوالاتی که جنبه عمومی‌تر و علمی‌تر دارد مطرح می‌کنم و اگر به سایر جهات دیگر هم ذهنم رسید باز آنها را هم خدمت دوستان عرض می‌کنم.

سوالات سیر و سلوک، در این جا می‌فرمایند در کتاب روح مجرد می‌خوانیم، در مقابل خواست خدا نباید چیزی درخواست کرد، هر چه از او رسد خیر است، خواست ما در خواست و طلب خدا است و از طرف دیگر در یکی از نوارهای علامه طهرانی در موقع دعا و طلب کردن از خدا سفارشات دارند که موقع و مکان و شرایط دعا کردن [را بیان می‌فرمایند] حالا سوال من این است که در یک جا می‌گویند خواست و طلب از خدا نخواهید و در جای دیگر می‌گویند از او بخواهید و طلب کنید.

جواب: ببینید مطلب دو تا است، که در این که خدای متعال از همه کس به خود ما و به خواست ما نزدیکتر است و صلاح و خیر ما را از خود ما بیشتر می‌خواهد شکی نیست و این مسئله در روایات و آیات قرآن ذکر شده. در یک آیه می‌فرماید فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین خدا بهترین نگهدار است و او از همه رحمت‌کنندگان و عطاکنندگان رحمتش بیشتر است، خب خود انسان هم در این قضیه شامل می‌شود که نحن اقرب الیه من حبل الوريد ما از رگ گردن به او نزدیکتر هستیم، روایاتی هم در این زمینه هست، آیات هم خیلی زیاد است که خدای متعال نسبت به انسان از پدر و مادر نسبت به فرزند، مهربانتر است بنابراین انسان در مقابل پروردگار نمی‌تواند خواستی را مطرح کند که خدایا مرا این طور قرار بده، خدایا این نعمت را برای من بیاور، خدایا مرا به این نعمت برسان، حالا چه نعمت دنیا باشد یا نعمت آخرتی باشد چرا؟ زیرا خواستن این نعمت دنیوی از خدا، اگر در مقابل خواست او قرار بگیرد این در واقع یک نوع اهانت به مقام ربوبی تلقی می‌شود. فرض کنید که انسان بچه خودش را می‌خواهد ببرد بازار و برای او یک چیز باارزشی تهیه کند این بچه بگوید که من این چیز را می‌خواهم فرض کنید که چیز پایین‌تر را می‌خواهم، این را برای من تهیه کنید خب این نسبت به پدر اهانت تلقی می‌شود. خدای متعال وقتی که ارحم الراحمین است نسبت به انسان،

دیگر نباید انسان این مسائل دنیوی و این خصوصیات و این مطالب را از او تقاضا کند این از یک طرف،  
از





طرف دیگر بهترین چیزی که در روایات سفارش شده است این است که انسان مقام عبودیت را از خدا بخواهد یعنی از خدا بخواهد که عبد و بنده باشد، بنده از خودش اختیار ندارد اولین مسئله‌ای که راجع به بنده مطرح می‌کنند این است که بنده نمی‌تواند در قبال مولای خودش اظهار نظر کند مولا بگوید برو از خیابان یک کیلو سیب بخر او بگوید آقا پرتقال بهتر است فعلا فصل پرتقال است! هیچ وقت بنده این کار را نمی‌کند

دیدید خدمتکاری که به او یک نامه‌ای بدهند کاغذی بدهند که تو برو این را از بازار تهیه کن، آن برو به دلخواه خودش کم و زیاد کند می‌گویند برو نمک بخر، این برو زردچوبه بخر! می‌گویند من دیدم زردچوبه رنگش بهتر است قشنگتر است آن را خریدم، یا این که بگویند سیب بخر بگوید دیدم الان فرض کنید سیب خوب نیست، موقع زمستان است و بهتر است که پرتقال صرف شود! نه! آن نامه‌ای که فرض کنید که به او داده می‌شود با آن ورقه می‌رود و هرچه در آن هست می‌گیرد [و] می‌آورد. این چیست؟ این یک شخص وظیفه شناس است. بنده کسی است که در قبال پروردگار خواست ندارد پس بنابراین نتیجه‌خواست انسان از خدا این است که به بی‌خواستی برسد یعنی دیگر خواست نداشته باشد بشود بنده. این همان عبارت [ی] است که انسان نباید خواست داشته باشد، این مربوط به این قسمت از مسئله.

و اما از آن جایی که خدای متعال خوشش می‌آید دلش می‌خواهد که بنده او نسبت به حوائج روزمره‌اش به او توجه داشته باشد حتی در روایت داریم که به موسی علی نبینا و آله و علیه السلام، خدا می‌گوید نمک طعامت را هم باید از من بخواهی، یعنی چه؟ یعنی غیر از توجه به من، توجه به غیر نباید داشته باشی و برای من دیگر مسئله کوچک و بزرگ فرق نمی‌کند. چطور وقتی که مریض می‌شوی یا فرزندان مریض می‌شود پیش من می‌آیی اما برای نمک و غذا و گوشت و نان اصلا نسبت به من توجه نداری؟ در حالی که هر دو یکی است مسئله در مسئله توحید تفاوتی در کم و زیاد ندارد در قضایای توحیدی و انتساب به پروردگار، کم و زیاد در آن جا [راه] ندارد اگر انسان صحت و سلامتی را از خدا می‌خواهد مسائل کوچک را هم باید از او بخواهد اگر انسان مسائل کوچک را از خدا نمی‌خواهد پس آن بزرگ را هم نخواهد و این تفاوتی در این جا نمی‌کند. پس بنابراین از یک طرف انسان باید همه چیز را از خدا بخواهد به عنوان این که یک بنده از خود چیزی ندارد درست توجه کنیم، یعنی وقتی که ما از خدا می‌خواهیم نباید از خدا بخواهیم که بشود! باید از خدا بخواهیم و ظرفیت و موقعیت خود را به عنوان یک بنده هم در نظر داشته باشیم که خدایا این خواستی را که من از تو دارم در مقام عبودیت





بندگی است، نمی‌خواهی استعجابت نکن. این تقاضای من است خواستی استعجابت کنی  
نخواستی نکنی.

فقط یک مطلب می‌ماند که انسان باید نسبت به آن مسئله پافشاری کند و نخواستی استعجابت  
کنی ندارد، آن چیست؟ همه دیگر باید بدانند، آن مسئله مسئله بندگی است که خدایا من را به بی‌خواستی  
برسان به عبودیت برسان که دیگر خواستی در وجود من نباشد این همان مطلبی است که می‌فرمایند  
انسان نسبت به آن باید تأکید داشته باشد

سؤال: در کتاب المراقبات مرحوم ملکی تبریزی در خصوص دیدار امام زمان علیه السلام  
آمده است که هدف و آرزوی شما از ظهور و دیدارش نباید چیزی جز ظهور و دیدار او باشد زیرا دیدار  
و نزدیک شدن به او بالاترین اهداف بوده و مقدمه ضمنی برای رسیدن به هدف است شناخت نزدیکی  
و خشنودی او، پایان کارها و آرزوها است. سوال من این است که آیا شناخت و معرفت آن حضرت  
خودش مقدمه برای دیدار ایشان نمی‌باشد و آیا بدون شناخت، دیدار حقیقی صورت می‌گیرد و این که  
شناخت نزدیکی و خشنودی پایان کار او است به چه معنا است؟

جواب: ببینید مسئله این طوری که مرحوم در این کتاب ذکر کردند و مشخص است که  
منظور ایشان چیست، این است که دیدار امام زمان علیه السلام نباید به جهت برآورده شدن حاجات  
باشد. خود امام علیه السلام برای ما ملاک است حالا چه امام زمان علیه السلام ظهور کند حاجات ما را  
برآورده کند یا نکند. من در آن چندجلسه عنوان بصری نمی‌دانم مخدرات آنها را شنیدند یا نه راجع به  
مسئله ظهور در آن جا گفتم که اگر این مردم که الان دارند می‌گویند یا حجی بن الحسن کذا و کذا! کی  
ظهور می‌کنی؟ این مسئله در درون آنها چه می‌گذرد؟ واقعا چه چیزی در آن مسئله قرار دارد؟ این  
مطلب باید کاملا دقت بشود از مسائل بسیار مهم و حیاتی ما است که ما منظورمان از ظهور حضرت و  
درخواست ظهور چیست؟ آیا منظور این است که بیاید و دیسک کمر ما را معالجه کند؟ یا بیاید و  
قرضهای ما را بدهد؟ یا بیاید و نازایی ما را تبدیل به صحت کند؟ یا بیاید و امور ما را اصلاح کند؟ خب  
حالا اگر حضرت آمد، گفتیم که یابن رسول الله ما دیسک کمر داریم حضرت بگوید خب برو عمل  
کن! برو عمل کن! یابن رسول الله ما قرض داریم خب برو کار کن! یابن رسول الله فرض کن ما بچه  
دار نمی‌شویم می‌گوید خب برو از خدا بخواه! هان تمام شد! می‌گوید خب برای چه شما آمدی؟ همان  
سر جای بودی! این است؟ یعنی امام زمان آمده کمردرد و پادرد ما را خوب کند؟ آرتروز ما را خوب  
کند؟ امام زمان باید بیاید قرض ما را بدهد؟ نازایی ما را باید بیاید درست کند؟ فرض کن امام زمان باید

بیاید زندگی ما را درست کند؟ حضرت برای این غایب شده؟ یا نه؟ امام زمان که ظهور می کند ما باید برویم



در منزل او و بگوئیم معرفت خودت را به ما بده شناخت خودت را به ما بده ما را در حریم ولایت خودت داخل کن. امام زمان سهل است پیغمبر خدا مگر دیسک کمر نمی گرفت؟ مگر کمرش درد نمی گرفت؟ مگر قرض نداشت؟ مگر زندگی او آن طور نبود؟ مگر در خانواده او آن مسائل نمی گذشت؟ او که رسول خدایش بود صبر می کرد و به کجاها رسید

الان امام زمان پادرد ندارد؟ ما چه می دانیم شاید آرتروز هم داشته باشد یعنی الان واقعا باید امام زمان صحیح و سالم باشد و نه سردرد داشته باشد و نه پادرد داشته باشد و نه هیچی! حضرت هم مثل بقیه ائمه، مگر بقیه ائمه مریض نمی شدند؟ مریض می شدند امام حسن عسگری مریض شده بود. امام رضا مریض شد دکتر آورده بودند، امام صادق مریض می شد امام سجاد مریض می شد امیرالمؤمنین هم مریض می شدند، دوا می خوردند خوب می شدند. حالا دواي آن زمان جور دیگری بود این هم به قسم دیگر است، آنها که مکلف نیستند این مسائل را از راه اعجاز حل کنند، نه! پس بنابراین امام علیه السلام هدفش از ظهور باید دید چیست؟ مرحوم ملکی در این جا این را می خواهد بفرماید که مقصود و هدف از ظهور حضرت، برآورده شدن حاجات دنیوی نباید باشد. این مطلب را من در همان چند جلسه عرض کردم. ان شاء الله در جلد دوم یک توضیح بیشتری می دهم

سؤال: در یکی از دروس اسفار، مسائل خارجی و کثرات هستند که در ذات تأثیر می گذارند و آن را تغییر می دهند و ما هر عملی که انجام می دهیم بر نفس ما اثر می گذارد، با توجه به این مطلب، اعمالی را که در گذشته مرتکب شدیم و از آن توبه نمودیم و عقاب از آن برداشته شده است، با اثر آن بر روی نفس چه کنیم و چقدر طول می کشد تا این اثرات محو شود و آیا اصلا از روی نفس محو می شود یا خیر؟ چه عملی ما را موفق به این امر می کند و آیا حجب ظلمانی منظور همین اثرات هستند یا نه؟

جواب: سوال سوال بسیار خوبی است. در این جا خدای متعال می فرماید راجع به افرادی که توبه کردند و دست از کارشان برداشتند و واقعا، واقعا بنا را گذاشتند بر عمل خیر و به عبارت دیگر توبه نصوح در این جا کردند، خدای متعال می فرماید اولئك يبذل الله سيئاتهم حسنات، خیلی عجیب است! ما راجع به موارد متعدده ای داریم که راجع به این قضیه در روایات آمده. مثلا فرض کنید افرادی که به حج مشرف می شوند در عرفات داریم که خدای متعال اینها را در روز عرفه می بخشد و می آمرزد همان طور که از مادر متولد شدند بعد می گوید به سمت مشعر حرکت کنید. رسول خدا در آن سالی که در حج مشرف شدند در عرفات هنگام غروب آفتاب خطبه خواندند سوار بر شترشان بودند و خطبه



خواندند، افرادی که در دور آن حضرت بودند خطبه را برای مردم بیان کردند که می‌آمدند از آن حضرت

سوال می کردند این کار را کردیم حضرت فرمودند اشکالی ندارد، این عمل را انجام دادیم اشکال ندارد مطالب را بیان می کردند تا این که بعد یک خطبه ای خواندند و آنها را نسبت به رحمت پروردگار امیدوار کردند و نسبت به وظایفی که دارند امیدوار کردند نسبت به کارهایی که باید در هنگام مراجعت از حج انجام بدهند بیاناتی فرمودند و بعد فرمودند اذهبوا فقد غفرکم الله حرکت کنید که خدا شما را آمرزید کما ولدتم من امهاتکم همان طوری که از مادر متولد شدید، خدا الان شما را بخشید و آمرزید. این کلام کلام رسول خدا است ها! یعنی کسی که برود در عرفات و عرفات را درک کند و آن حالات را احساس کند این شخص چیست؟ این شخص، خدا او را می آمرزد خدا او را می آمرزد همان طوری که از مادر [متولد شده] و برای خدا هم که کاری ندارد خدا قلب را برمی گرداند برگرداندن قلب یعنی آمرزش. قلب تا به حال کدورت داشت حالا قلب صفا پیدا می کند از این به بعد را باید کار کرد. لذا کاملاً مشخص است افرادی که از حج برمی گردند وضعشان عوض شده، خصوصیات اخلاقی آنها عوض شده اما متأسفانه یک مقداری که می مانند کم کم تغییر می کنند. کسی که زیارت امام حسین علیه السلام برود خداوند همه گناهان او را می بخشد کسی که این عمل را انجام بدهد.... اینها هم مواردی است

اما مطلب بالاتر از این حرفها است خدا می فرماید من نسبت به بندگانم لطفم آن طور است که اگر اینها بخواهند برگردند سیئات آنها را به حسنات تبدیل می کنم، عجیب است! گناه کرده الان می بیند این گنااهش خیر بوده، عمل حرام انجام داده الان می بیند این عمل حرامش برایش نور شده است، عجیب است و این مسئله مشهود شده است. بسیاری از افراد اینها در زمان مرحوم آقا و همین طور بعد از زمان مرحوم آقا وقتی که حالاتشان را شرح می دادند اینها می آمدند بیان می کردند، می گفتند ما الان داریم می بینیم در آن ایام کذا و کذا وقتی که خلافی انجام می دادیم لغزشی از ما...، الان احساس می کنیم آنها برای ما یک ذخیره شده، خیلی عجیب است چرا این طور است؟ چون حرکت کرده به راه خدا، حرکت کرده به سمت خدا، دیگر این او نیست. کسی که در عرفات است این فقط از گناهان توبه می کند اما یک سالکی که می خواهد به راه خدا حرکت کند روزی هزار عرفات را دارد می گذراند، آن سالکی که دارد در راه خدا حرکت می کند هر روز او عرفات است، او یک بار در عمرش می رود در عرفات، این هر روز را باید در عرفات و مشعر و منی بگذارند هر روز را باید با مجاهده و مراقبه و تو سر زدن نفس و مخالفت با هوای نفس بگذرند این چه ارتباطی با آن حج دارد؟

راجع به اینها است که خدا می فرماید اولئک یدلل الله....، پس نه تنها آن اعمال گذشته اثری



ندارد بلکه اگر واقعا شخص، سالک بشود و به راه بیافتد اعمال گذشته او را برای او ثواب می نویسند. نگاه می کند می گوید خدا من این ثوابها را انجام ندادم، در روز قیامت، خدا می گوید همین که به طرف من آمدی من آمدم به تو هدیه دادم، هدیه من چه بود؟ یک: همه گناهانت را پاک کردم و این اختصاص به اینها دارد اختصاص به سالکی دارد که می خواهد واقعا راه خدا را [برود]. من گناهانت را پاک کردم، از آن بالاتر، نه تنها پاک کردم که صفر صفر شدی تمام شد، آمدم کارهای گذشته تو را ثواب کردم به اضافه کارهای بعد، آن وقت ببیند حالا این خدا از ما مهربانتر نیست به ما؟ شما کی را سراغ دارید؟ شما هر کسی که بیاید و نسبت به شما یک کار خلافی انجام داده، نهایت کاری که بخواهید بکنید از تقصیر او می گذرید دیگر نمی گوید دستت درد نکند که این کار را انجام دادی، این را که دیگر نمی گوید خدا این را هم می گوید خدا این را هم می گوید این عجیب است دیگر! این واقعا...! خلاصه سر مطلب را من خدمت شما گفتم که گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه نیست.

ان شاء الله امیدواریم که خدای متعال به همه توفیق بدهد و از خزانه غیب خودش، آن قدر بر همه قلوب ببارد که دیگر خواستی نماند، چی بخواهیم؟ یعنی چی بخواهد انسان؟ وقتی که انسان احساس کند همین طور دارد مثل باران می بارد دیگر چه می خواهد؟ یعنی دیگر اصلا خواست او...! بعضی از دوستان ما تعریف می کردند برای من، می گفتند این قدر من احساس می کنم که دارد خدا می بارد که خودم را در این باران گم می کنم اصلا! اصلا گم می کنم! دیگر خودم را نمی بینم تا این که از او بخواهم و این اختصاص دارد به الطاف خاصه و مقام رحیمیت پروردگار که خدای متعال بعضی از بندگان خود را مشمول این مقام رحیمیت می کند.

ان شاء الله امیدواریم که صاحب مقام ولایت دست ما را بگیرد و خودش متکفل امور ما باشد و راه ما را تصحیح کند و فهم ما را باز کند و به ما همت بدهد و ما را موفق بدارد بر آن چه که مورد خواست و رضای او است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد